

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

بررسی حکم چهارم مجتهد متجزی

کلام در این بود که آیا تقلید از مجتهد متجزی جایز است یا نه؟

عرض شد کلمات اعلام باید بررسی شود تا بعد نظریه مختار را هم توضیح بدهیم.

رسیدیم به بررسی مطالب **محقق خوئی**، عرض شد دو نظریه متنافی داشتند ولی بالاخره در **التنقیح فی شرح العروة الوثقی**

که کتاب فقهی ایشان است با توضیحاتی که ذکر شد پذیرفتند جواز تقلید از مجتهد متجزی را، خلاصه دلیلشان هم با توضیحات مفصل سیره عقلاء است و بعد ادله نقلی هم رادع از این سیره نیست.

عرض می‌کنیم حداقل پنج اشکال به مطالب مبسوط ایشان وارد می‌شود که بعضی از آنها اشکالات حاشیه‌ای است.

اشکال اول: در **مصباح الاصول** و در **التنقیح فی شرح العروة الوثقی** وقتی بحث از سیره عقلاء بر جواز تقلید از مجتهد

متجزی را داشتند، در **مصباح الاصول** ص ۴۴۳ فرمودند سیره عقلاء حجت نیست تا وقتی شارع او را امضا نکند پس ملاک

حجیت سیره عقلاء امضای شارع است. در **التنقیح فی شرح العروة الوثقی** فرمودند سیره عقلاء اگر ردی از طرف شارع

نرسد حجت است، سؤال ما این است که در باب سیره دو مبناست، کدام مبنا را شما قبول دارید؟ آیا سیره عقلاء وقتی حجت است

که از طرف شارع یک جنبه اثباتی باشد، این سیره را امضا کند؟ این یک مبناست این مبنای شما در **مصباح الاصول**. در

التنقیح فی شرح العروة الوثقی می‌گویید سیره عقلاء با عدم ردع شارع هم حجت است، امضا لازم نیست، عدم الردع کافی

است مبنای شما کدام یکی است؟ اینها با هم متفاوت می‌شود.

اشکال دوم: نسبت به ادله خاص که رادع از سیره هست یا نه، بحث آیه ذکر را مطرح کردند «**فاسئلوا اهل الذکر**» در

التنقیح فی شرح العروة الوثقی ایشان جواب دادند، فرمودند اصلاً آیه ذکر ربطی به بحث تقلید تبعدی در احکام شرعی

ندارد، بلکه آیه ذکر موردش اصول دین و بحث نبوت است، لذا در بحث تقلید چرا آیه ذکر را مطرح می‌کنید؟

در حالی که در **مصباح الاصول** ص ۴۴۹ تصریح می‌کنند، می‌فرمایند آیه ذکر عام است، شامل تقلید تبعدی هم می‌شود و بعد

حتی اضافه می‌کنند اینکه آیه کریمه در مورد خاص نازل شده که بحث نبوت و علائم پیامبر آخر الزمان است و قرآن می‌گوید

بروید از اهل ذکر بپرسید، این باعث نمی‌شود که آیه اختصاص به مورد داشته باشد بلکه «**ان القرآن یجری مجرى الشمس**

و القمر و لا یختص بزمان دون زمان و لا مکان دون مکان و لا مورد دون مورد». اگر این نکته را قبول کنیم که در

مصباح الاصول کاملاً بر آن تأکید می‌کنید. بنابراین آیه کریمه شامل تقلید در احکام شرعی می‌شود و شما قبول دارید آیه ذکر

ظهورش حصر است، فقط از اهل ذکر بپرسید و اهل ذکر هم می‌گویید شامل مجتهد متجزی نمی‌شود کسی چهار مسأله یا ده

مسأله را بلد است این اهل ذکر نیست شما می‌گویید. این بیانات را کنار هم بگذاریم آیه کریمه رادع سیره می‌شود، چگونه می‌گویید

۱ - جلسه چهل - چهارشنبه - ۱۳۹۹/۱۱/۲۹

۲ - مصباح الاصول (مباحث حجج و امارات- مکتبه الداوری) جلد : ۲ صفحه : ۴۴۹: «أما الآيات (فمنها)- قوله تعالى: (فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون) و (منها)- قوله تعالى: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ... إلخ و تقييد جواز العمل- بقول أهل الذكر المستفاد من آية السؤال بصورة حصول العلم بالواقع- بدفعه الإطلاق. و كذا الحال في آية نفر. و ما ورد في بعض الروايات- من تفسير أهل الذكر بالأئمة عليهم السلام أو بعلماء اليهود كما في بعضها الآخر- لا يضر بالاستدلال بالآية الشريفة للمقام، لما ذكرناه في بحث حجية خبر الواحد و في مقدمات التفسير: من أن نزول الآية في مورد خاص لا يوجب اختصاصها به، بمعنى أنه لا يوجب انحصار المراد به، فإن القرآن يجرى مجرى الشمس و القمر. و لا يختص بمورد دون مورد، كما دلت عليه الروايات الكثيرة. و في بعضها «إن القرآن لو نزل في قوم فماتوا لمات القرآن» و هذه الروايات المذكورة في كتاب مرآة الأنوار المعروف بمقدمة تفسير البرهان، فراجع».

آیه ذکر رادع سیره نیست چون مربوط به نبوت است؟ در **مصباح الاصول** می‌فرمایید آیه ذکر شامل تقلید می‌شود و ظهور در حصر دارد، بنابراین آیه باید رادع سیره باشد.

اشکال سوم: شما در آیه نفر قبول می‌کنید که آیه نفر مربوط به تقلید می‌شود در احکام شرعی ولی این آیه نفر حصر نمی‌کند که حذر فقط باید از قول متفقه باشد، ولی نسبت به آیه ذکر می‌فرمایید آیه کریمه دال بر حصر است، فقط از اهل ذکر سؤال کنید. سؤال ما این است که در آیه ذکر که ادات حصر نیست، موضوع و حکم است در آیه نفر هم همین است، آیه نفر هم می‌گوید یک عده بروند فقیه و متفقه شوند تا این فقیه انذار کند و دیگران حذر کنند، چگونه آیه ذکر دال بر حصر است ولی آیه نفر دال بر حصر نیست؟ آیه نفر هم می‌گوید فقیه در دین شوند و بعد انذار کنند، اگر آیه نفر هم با این بیان شما حصر باشد، بر مجتهد متجزی که چهار مسأله یا ده مسأله بلد است به قول خود شما معلوم نیست فقیه در دین صدق کند لذا آیه نفر هم در حقیقت رادع از سیره می‌شود.

اشکال چهارم: شما وقتی می‌خواستید بیان کنید که مقبوله و مشهوره رادع از سیره نیستند، چند اشکال کردید که جلسه قبل مطرح شد. یک اشکال این بود که فرمودید بین مقبوله و مشهوره تعارض است، فرض کنید هر دو تقلید را شامل می‌شود و فرض کنید قضا ملازمه دارد با فتوا، فرمودید بین این دو تعارض است. مقبوله می‌گوید تقلید کنید از «**العارف بالاحکام**» یعنی مجتهد مطلق، مشهوره می‌گوید «**يعرف شيئاً من قضایانا**» یک چیزی از احکام ما را بلد باشد، مجتهد متجزی هم «**يعرف شيئاً من قضایانا**»، گفتید بین این دو تعارض است لذا تساقط می‌کنند و مقبوله نمی‌تواند مانع از سیره باشد.

عرض ما این است که در **مبانی تکملة المنهاج** خود شما یک مطلبی دارید که این تعارض بین مقبوله و مشهوره از بین می‌رود، و هم مقبوله رادع سیره می‌شود و هم مشهوره رادع سیره می‌شود و آن بیان شما این است که شما می‌فرمایید «**يعرف شيئاً من قضایانا**» شامل مجتهد متجزی نمی‌شود به خاطر اینکه قضایا و احکام ائمه و علمشان به احکام آن قدر فراوان است، میلیاردها فروعات دارد هر چه در محاسبه بیاید که این باعث می‌شود به کسی می‌شود گفت «**يعرف شيئاً من قضایانا**» که مثل **صاحب جواهر** باشد، نسبت را حساب کنیم، به مجتهد مطلق می‌توانیم بگوییم «**يعلم شيئاً من قضایا اهل بیت و من احکامهم**» آن کسی که ده یا بیست یا صد مسأله را بلد است، او کالعدم است در مقابل علوم اهل بیت علیهم السلام.^۳ اگر این بیان شما درست باشد که حالا بعد ما بحث می‌کنیم که فهم این روایت به صورت دیگری است، اگر این درست باشد نتیجه این می‌شود هم مشهوره **ابی خدیجه** اگر در بحث تقلید کارساز باشد می‌گوید از کسی تقلید کنید که «**يعلم شيئاً من قضایانا**» یعنی مجتهد مطلق باشد، مقبوله هم می‌گوید «**العارف بالاحکام**» یعنی مجتهد مطلق پس با هم تعارض ندارند و هر دو رادع سیره می‌شوند و تعارض بین این دو را خود شما برطرف کردید و دیگر تعارضی نخواهد بود.

^۳ - در مبانی تکملة منهاج من این بحث را پیدا نکردم ولی در کتاب فقه الشیعة - الاجتهاد و التقليد؛ ص: ۱۶۰ نظیر همین بیان هست: «و أما عن رواية أبي خديجة فإنه لو كانت كلمة (من) في قوله- عليه السلام-: «يعلم شيئاً من قضایانا» كما في متن التهذيب أو «من قضائنا» كما في متن الكافي و الفقيه (بیانیة) فعدم صدقه على معرفة البعض ظاهراً جداً، إذ المراد حينئذ أن يعلم قضایاهم، أو قضائهم، أما على الأول فلظهور الجمع المضاف في العموم، و أما على الثاني فلعدم صدق معرفة الطبيعة- أي طبيعة قضائهم عليهم السلام- على معرفة مسألة، أو مسألتين مثلاً فإنه إذا قيل: «فلان يعرف الطب» لا يصدق ذلك مع معرفة مسألة طبية، بلا لا بد و أن يعرف جملة معتدا بها من مسائل الطب لولا ظهورها في إرادة الكل. و إذا كانت كلمة (من) (تبعية) كما هو الأظهر بل لا يصح (البيانية) على رواية «قضایانا» لعدم مطابقة البيان للمبين، إذ المناسب حينئذ أن يقال أشياء من قضایانا- فلا يصدق على معرفة البعض أيضاً «۱» لأن مفهوم بعض الشيء يختلف سعة و ضيقاً باختلاف سعة المضاف إليه و ضيقه، فلا يصدق على القطرة أنه بعض ماء البحر عرفاً. و بما أن علوم أهل بيت العصمة- عليهم السلام- أبحر لا يحيط بها أحد فمعرفة بعض منها لا تكون إلا بمعرفة مقدار معتد به من أحكامهم، (و ان شئت فقل) إن مناسبة الحكم و الموضوع تمنع عن الحمل على معرفة البعض القليل، لأن منصب القضاء من مناصب الأنبياء و أوصیائهم كما في بعض الأخبار و لا يليق من يعرف قضاء واحداً أو قضائين بهذا المنصب العظيم. (فالإنصاف) أن ظهور رواية أبي خديجة في لزوم معرفة جملة معتد بها من الأحكام بحيث توجب صدق عنوان الفقيه لا ينبغي الريب فيه، فضلاً عن المقبولة التي هي كالصريحة في ذلك».

اشکال پنجم: از یک نگاه دیگر شما با یک بیانی نسبت به مشهوره **ابی خدیجه** یک توضیحی دادید که مشهوره **ابی خدیجه** نه در بحث تقلید و نه در بحث قضاء اصطلاحی هیچ کاربری ندارد، اصلاً مطلب دیگری می‌گوید و ربطی به مقبوله ندارد و در تعارض با مقبوله هم قرار نمی‌گیرد لذا مقبوله تساقط نمی‌کند و رادع سیره است.

آن بیان این است که **محقق خوئی** با یک بیانی می‌فرمایند مشهوره **ابی خدیجه** در مورد قاضی تحکیم است نه قاضی منصوب یعنی دو نفر که با هم اختلافی داشتند می‌توانند یک کسی را حکم قرار بدهند و او بینشان حکم کند و بگوید این کار را انجام بدهید و هر دو هم قبول کنند، در قاضی تحکیم اجتهاد هم شرط نیست چه برسد بگوئیم اجتهاد مطلق یا متجزی، قاضی تحکیم مثل شورای حل اختلاف امروز می‌ماند، اگر مشهوره **ابی خدیجه** نسبت به قاضی تحکیم است، مقبولة **عمر بن حنظله** نسبت به قاضی منصوب است اینها ربطی به هم ندارند مقبولة قاضی منصوب را می‌گوید کسانی که می‌گویند بین قضا و فتوا ملازمه است کاملاً می‌توانند بگویند مقبولة رادع از سیره خواهد بود.

بنابراین مطالب **محقق خوئی** در اینکه ادله خاص نمی‌تواند رادع از سیره باشد قابل قبول نیست ممکن است گفته شود ادله خاص توان دارد مانع از سیره باشد.

تا اینجا کلام **محقق خراسانی، محقق عراقی و محقق خوئی** در جواز و عدم جواز تقلید از مجتهد متجزی ذکر کردیم و فی الجمله نقد کردیم. دو کلام دیگر را مختصر اشاره می‌کنیم مراجعه کنید و بعد وارد نظر مختار می‌شویم کلمات تلمیذ **محقق خوئی، مرحوم تبریزی** را در **دروس فی مسائل علم الاصول**^۴ و مراجعه کنید مطالب **محقق حکیم** را در **مستمسک العروة**^۵ را ببینید آقایان از چه دیدگاهی وارد می‌شوند در بحث جواز و عدم جواز تقلید از مجتهد متجزی؟ که ادامه بحث خواهد آمد.

۴ - دروس فی مسائل علم الاصول جلد : ۶ صفحه : ۲۴۷: «...ثم إنه لا ينبغي التأمل في أن المتجزي مع اجتهاده الفعلي في بعض المسائل كالمجتهد المطلق يجوز له العمل باجتهاده، كما هو مقتضى اعتبار العلم والأمانة والاصول حيث إن المفروض أن المتجزي يعتمد في تلك المسائل على العلم والأمانة بعد الفحص اللازم فيها، و مع فقدها يعتمد على الأصل، كما لا يبعد أن يعتمد العامي و يرجع إليه فيها في تلك المسائل إذا لم يعلم مخالفة نظره لمجتهد آخر مساو له أو مجتهد مطلق - تفصيلاً أو إجمالاً - كما هو مقتضى أدلة جواز التعلم و الأخذ بمعاليم الدين من العارف بها الثقة المأمون، و لا يبعد نفوذ قضائه أيضاً فيما حصله من أحكام الوقائع و كيفية الحكم المعتمد، حيث يعتمد قوله (عليه السلام): يعلم شيئاً من قضايهم و يروى أحاديثهم و ينظر في حلالهم و حرامهم، إذا كان بمقدار معتد به، لا مثل استنباط مسائل قليلة معدودة كما لا يخفى».

۵ - مستمسك العروة الوثقى؛ ج ۱، ص: ۴۳ به بعد: «و أما كونه مجتهداً مطلقاً: فاعتباره هو المعروف المدعى عليه الوفاق أو الإجماع فلا يصح تقلید المتجزي. لكنه غير ظاهر الدليل. لعموم بناء العقلاء له. و كذا مشهوره أبي خديجة عن الصادق (ع): «إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور، و لكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا (قضائنا خ ل) فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه» «۱». و سندها لا يخلو من اعتبار. و كونها في القضاء لا يمنع من الاستدلال بها في المقام، لأن منصب القضاء منصب للفتوى و لا عكس، فما دل على عدم اعتبار شيء في القاضى يدل على عدم اعتباره في المفتى.

و دعوى: أن ما يعلم من المعصوم ليس من الاجتهاد، و لم يكونوا يحتاجون في تلك الأزمنة إلى الاجتهاد. كما ترى! و لا سيما و ان ذلك يمنع من التمسك بالنصوص على نفوذ القضاء، لاشتراك الجميع في الاشكال المذكور. و مثله في الاشكال دعوى معارضتها بمقبولة عمر بن حنظلة: «سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث .. (إلى أن قال): قال (ع) ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكماً فإني قد جعلته عليكم حاكماً ..» لظهور قوله (ع): «حلالنا و حرامنا .. و أحكامنا» في العموم...